



تقریری از شیوه تسری مباحث معرفت‌شناختی به آموزه‌های عملی فقه

محمدحسین صفایی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵

چکیده

میزان اقبال به آموزه‌های عملی هر آئینی ارتباط مستقیمی با منطق استنباط در آن شریعت دارد. در همین راستا کارآمدی فقه، به عنوان شاخص‌ترین شاخه علوم اسلامی، در گرو پاسخگویی به نیازمندی‌ها و مقتضیات زمان خود است. مباحث نظری زیادی در خصوص شیوه صحیح استنباط یا استدلال - همچون توجیه باور یا چگونگی فهم متون - در مجامع علمی معاصر در حال طرح است. طبیعی است که فقه شیعی برای حفظ پویایی لازم باید در منطق استنباط و کشف احکام الهی این ملاحظات را مد نظر قرار داده، یا در صورت رد آن، نسخه‌ای وزین را در مقابلش ارائه دهد. طبق یافته‌های این پژوهش، از طریق توصیف و تحلیل محتوا ارتباط میان سنت معرفتی معاصر با استنباط‌های فقهی در اسلام به راحتی قابل اثبات نیست. مهم‌ترین معضل تفاوت این دو ساحت با یکدیگر است. قبل از تسری و ملاحظه آرا در حوزه معرفت‌شناسی (ساحت نظر) با مباحث فقهی (ساحت عمل)، باید چگونگی ارتباط این دو حوزه با یکدیگر تبیین شود. طبیعی است که در صورت اثبات این ارتباط، امکان ارائه انواع ایده‌های معرفت‌شناختی در منطق استنباط آموزه‌های عملی دینی فراهم می‌شود. به نظر می‌رسد بتوان علم فلسفه اخلاق را به عنوان حلقه واسط این دو ساحت با یکدیگر دانست. ما در این مقاله به دنبال اثبات چگونگی ارتباط مفهوم حجّت اصولی با مفهوم استحقاق پاداش یا مجازات در فلسفه اخلاق و در مرحله بعد تبیین نحوه ارتباط پاداش و مجازات با توجیه در معرفت‌شناسی هستیم. در صورت اثبات این مدعا زمینه بهره‌برداری از مباحث نظری‌ای همچون ساختار توجیه باورها و یا عقلانیت باور در فقه و همخوانی هر چه بیشتر منطق استنباط در شریعت اسلامی با اسلوب علمی روز فراهم می‌شود.

کلیدواژه‌ها

حجّت، توجیه، تعذیر، تنجیز، فلسفه اخلاق

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (mhs13680@yahoo.com)



An Account of How to Apply Epistemological Issues to Practical Doctrines of Islamic Jurisprudence

Mohammad Hosein Safaei¹

Reception Date: 2022/02/24

Acceptance Date: 2022/05/05

Abstract

There is a direct connection between the popularity of the doctrines of every religion and the logic of deduction in it. Accordingly, the functionality of Islamic jurisprudence as the most considerable Islamic knowledge, depends on its ability to answer the needs and requirements of its very time. In contemporary discussions, so many issues are proposed on the right way of deduction or argument as a tool for justification of beliefs or a method for understanding texts. Naturally, Shia's jurisprudence must consider these studies in its logic of deduction and discovery of divine commands to retain the required dynamism or in the case of its refutation, offers some alternative versions. According to the findings of this research, which is achieved by the descriptive-analytical method, the connection between today's epistemological movement and jurisprudential deductions in Islam is not clear. The most serious problem is the complete distinction between these two realms. Before considering and applying the opinions in the epistemological sphere (theoretical realm) to the jurisprudential issues (practical realm), the connection between these two realms should be explained. Naturally, if this connection is proved, various epistemological ideas could be proposed in the logic of deduction. It seems that moral philosophy can work as an intermediary between these two realms. In this paper, we attempt to suggest how the notion of proof in Uṣūl al-fiqh and the notion of deserving reward/punishment in moral philosophy can fit together. In the next step, we explain how reward/punishment relates to the justification in epistemology. If this claim is proved, it can be a ground for using theoretical issues like the structure of beliefs' justification or rationality of belief in Islamic jurisprudence, and so making the logic of deduction in Islamic law compatible with the contemporary scientific method as much as possible.

Keywords

Proof, Justification, Excusability, Accomplishment, Moral Philosophy

1. Ph.D. Graduate in Philosophy, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

(mhs13680@yahoo.com)

۱. مقدمه

کارآمدی فقه در عصر حاضر، به عنوان یکی از شاخص‌ترین علوم در میان سایر شاخه‌های گوناگون علوم اسلامی، ارتباط مستقیمی با میزان پاسخگو بودن منطق استنباط شریعت اسلامی در زمان فعلی و مقتضیات آن دارد. شهید مطهری در خصوص ضرورت هماهنگی فقه با سایر علوم روز چنین می‌گوید: «چاره‌ای نیست، اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز یکی از علوم واقعی دنیا است، باید از اسلوب‌هایی که در سایر علوم پیروی می‌شود پیروی کنیم، اگر پیروی نکنیم معنایش این است که (فقه) از ردیف علوم خارج است» (طباطبایی و دیگران ۱۳۴۱، ۶۴-۶۵). البته این به معنای اعراض از یافته‌های ارزشمند علمای سلف نیست. در عین این که باید اجتهاد جواهری به صورتی محکم و استوار ترویج شود، از محاسن روش‌های جدید و علوم مورد احتیاج حوزه‌های اسلامی هم باید استفاده شود (موسوی الخمینی ۱۳۸۹، ۲۱: ۳۸۰).

در همین راستا، در ادبیات برخی از علمای اصولی معاصر، ضرورت تدوین فلسفه علم اصول فقه مورد توجه قرار گرفته و اقدامات اولیه‌ای همچون چارچوب بحث از سوی اندیشمندان این حوزه ارائه شده، اما این خوانش‌های فلسفی از مباحث اصولی به راحتی قابل تبیین نیستند. مهم‌ترین مانع این تطبیق تفاوت دو ساحت عمل و نظر و مباحث مختص به آنهاست. در این مقاله در پی ارائه تصویری از چگونگی ارتباط مباحث عقل عملی در اصول فقه با مباحث نظری در فلسفه و مشخصاً معرفت‌شناسی هستیم. برای این کار ابتدا مقصود از حجّت در اصول فقه شرح داده شده سپس از میان معانی مختلف آن یک معنا به عنوان پل ارتباطی فلسفه اخلاق و اصول فقه برگزیده می‌شود و نهایتاً به واسطه فلسفه اخلاق تبیینی از چگونگی ارتباط اصول فقه با معرفت‌شناسی ارائه خواهد شد.

۲. مقصود از حجّت در اصول فقه قبل از شیخ انصاری

حجّت و حجّیت در متون اصولی متقدم به معنای دلیل افاده‌کننده علم و یا قاطع عذر به کار رفته است (شیخ مفید ۱۴۱۳، ۱: ۴۴). البته در تعیین مصادیق این معانی اختلافات زیادی در اصول فقه امامی یا اهل سنت مشاهده می‌شود، اما اصل برداشت از کلمه حجّت میان فریقین اجماعی است.

۳. معانی حجّیت قطع در اصول فقه بعد از شیخ انصاری

در نگاهی اولیه، حجّیت قطع به معنای وجوب متابعت از قطع و عمل بر وفق آن (انصاری ۱۴۱۹، ۲۹) به دلیل کاشفیت و طریقیّت نسبت به واقع (اصفهان‌ی ۱۴۱۴، ۳: ۱۸؛ مظفر

۱۳۷۰، ۲: ۱۲) و در نتیجه منجز بودن قطع در صورت مطابقت با واقع و معذر بودن آن در صورت مخالفت با واقع است (الواعظ الحسینی ۱۴۱۷، ۲: ۱۵؛ الهاشمی الشاهرودی ۱۴۱۷، ۱: ۲۷؛ طباطبایی بی‌تا، ۲: ۱۷۹). در نتیجه از میان معانی موجود سه معنای متفاوت طریقت به واقع (لزوم اتباع)، کاشفیت (محرک) و معذرت و منجزیت بیشترین بحث‌های اصولی را به خود اختصاص می‌دهند.

۴. معنای مختار از حجیت

با نگاهی تحلیلی به قطع مشخص است که طریقت به واقع نه تنها عین هستی قطع نیست بلکه لازم آن هم نخواهد بود. طریقت هر امری مبتنی بر این است که صورت ذهنی باشد در حالی که قطع صورت علمی یا ذهنی نیست. قطع حالتی همچون دیگر حالات نفسانی مانند شادی، غم و ترس است. انسان افزون بر این حالات، احوالی مثل وهم، شک، ظن و یقین را نیز دارد. همان‌گونه که طریقت ذاتی این حالات نیست، ذاتی یقین یا قطع هم نیست. اگرچه در برخی موارد یقین یا قطع به چیزی به دلیل علم و معرفت به آن حاصل می‌شود، این صفت خود علم نیست؛ قطع به‌خودی‌خود حالتی نفسانی و غیر از معرفت است. در واقع یکی از مؤلفه‌های معرفت یقینی قطع نام دارد. پس به نظر می‌رسد در اینجا اشتباهی رخ داده است. حالت یقینی یا قطع خود علم پنداشته شده و متعلق علم که کاشفیت یا طریقت باشد متعلق قطع فرض شده است. برخی در برابر این سخن مدعی شده‌اند اگرچه کاشفیت و طریقت نه عین ذات قطع و نه لازم آن است، اما به لحاظ متعلق خود یعنی تصدیق می‌تواند علم و صورت ذهنی تلقی شود. «همین اندازه که متعلق قطع تصدیق باشد برای صحت این گفته که کاشفیت عین یا لازم قطع است کافی هست» (حسین‌زاده ۱۳۹۸، ۸۸). اما این توجیه هم بر خلاف مشی جمهور علمای اصول است. بر اساس محتوای موجود، قطع از هر سببی حتی غیرمتعارف و غیرعلمی حجیت ذاتی دارد. در ادامه عبارت شیخ انصاری در نفی سببیت خصوص علم در قطع آورده می‌شود: «ثم ما كان منه طريقاً لا يفرق فيه بين خصوصياته، من حيث القاطع والمقطوع به وأسباب القطع وأزمانه» (انصاری ۱۴۱۹، ۳۱). و یا این سخن آخوند خراسانی که می‌گوید: «لا تفاوت فی نظر العقل أصلاً فيما يترتب على القطع من الآثار عقلاً، بين أن يكون حاصلًا بنحو متعارف، ومن سبب ينبغى حصوله منه، أو غير متعارف لا ينبغى حصوله منه» (خراسانی ۱۴۱۰، ۲۶۹). پس قطع حالت نفسانی است که می‌تواند از دلیلی کاذب در مکلف ایجاد شود. انتساب کاشفیت و طریقت به قطع به دلیل این که متعلق قطع تصدیق و علم است

(با چشم‌پوشی از تکلف موجود در آن) در اینجا کارآمد نخواهد بود. در نتیجه بهترین معنای متصور از حجیت قطع یا آنچه در نهایت معانی مختلف به آن بازمی‌گردد معذرت و منجزیت قطع است.

۵. چگونگی ارتباط فلسفه اخلاق با مباحث هنجاری اصولی (حسن و قبح و مشخصاً حجیت)^۱

جملات اخلاقی گاهی به معنای کمال و نقص هستند و چون کمال یا نقصان از امور شایسته دانستن است پس این معنا از شئون عقل نظری به حساب می‌آید. همچنین اگر جملات اخلاقی به معنای ملایمت و منافرت با طبع باشند از آن جهت که سازگاری و ناسازگاری از امور نظری‌اند این معنا هم از شئون عقل نظری است. اما اگر جملات اخلاقی به معنای مدح و ذم باشند، این جملات اخلاقی متصف عقلانیت عملی می‌شوند چون این دو از امور عملی هستند که فعل و یا ترک آنها سزاوار ستایش و سرزنش است. در نتیجه بحث از جملات اخلاقی در حوزه مدرکات عقل عملی یعنی انجام یا ترک کاری سزاوار ستایش و سرزنش است (جناتی ۱۳۷۰، ۲۲-۲۳۵). بررسی الزامات هنجاری و در ادامه الزامات کارکردی افعال انسان به عنوان یکی از اصلی‌ترین بخش‌های فلسفه اخلاق را می‌توان با دو جمله زیر به تصویر کشید:

≠ اگر شخصی باور موجه داشته باشد که انجام فعلی لازم است و آن را انجام ندهد مستحق سرزنش است؛ یعنی کار غیرعقلانی (عقلانیت عملی) انجام داده است.
 ≠ اگر شخصی باور موجه داشته باشد که انجام فعلی لازم نیست و آن را انجام ندهد مستحق سرزنش نیست. یعنی با ترک آن فعل کار غیرعقلانی (عقلانیت عملی) انجام نداده است.

بنابراین معنای احکام یا الزامات عقل عملی در فلسفه اخلاق همان استحقاق سرزنش یا ستایش است.

حال وقتی در اصول فقه حجیت به قطع نسبت داده می‌شود، اگر از میان معانی مختلف حجیت اصولی، تعذیر و تنجیز را برگزینیم، می‌توانیم پُل ارتباطی را برای اثبات ارتباط فلسفه اخلاق (ذیل مقوله عقلانیت عملی) با مباحث هنجاری اصولی برقرار کنیم. می‌توان ارتباط بین این دو ساحت را با جمله زیر به تصویر کشید:

≠ اگر شارع «الف» را واجب کرده باشد و مکلف به این وجوب قطع (حجیت) داشته باشد، آنگاه مکلف در صورت ترک «الف» شایسته سرزنش (تعذیر و تنجیز) است.

از آنجا که پیروی از خداوند به خاطر وجوب شکر منعم یا وجوب شکر خالق اخلاقاً لازم است و حجّت اصولی هم در زمره امور اخلاقی قرار دارد، پس حجّت اصولی متصف به عقلانیت عملی در امور اخلاقی می‌شود. با توجه به مباحث این بخش می‌توان به گزاره زیر رسید:

≠ اگر شارع «الف» را واجب کرده باشد و مکلف به این وجوب قطع داشته باشد، آنگاه انجام «الف» برای مکلف وجوب عقلی (عقلانیت عملی) دارد. حاصل سخن این که حجّت اصولی به عنوان جزئی از جملات حسن و قبح، مفهومی هنجارین دارد و هر نظریه در باب عقلانیت عملی در فلسفه اخلاق مستلزم یک نظریه در باب حجیت (عقلانیت عملی در حوزه اوامر مولا) در اصول فقه هست.

۶. ارتباط بین معرفت‌شناسی با فلسفه اخلاق

در این بخش به دنبال اثبات ارتباط باورهای دینی (مثل قطع به یک حکم شرعی) با عقلانیت عملی در فلسفه اخلاق هستیم. طبیعی است که به دلیل متصف شدن حجّت اصولی به عقلانیت عملی در فلسفه اخلاق، در صورت اثبات ارتباط باور دینی با عقلانیت عملی، ارتباط باور دینی با حجّت اصولی هم تبیین خواهد شد. در واقع فلسفه اخلاق حلقه واسطه ارتباط باور موجه در معرفت‌شناسی (عقلانیت نظری) با حجیت قطع در اصول فقه (باور دینی) است.

یکی از راه‌های اثبات ارتباط باور دینی با عقلانیت عملی مقوله آکراسیا^۲ است. در معرفت‌شناسی معیارهای به دست آوردن علم، شناخت و یا بهترین داوری در خصوص تمییز باور صادق از کاذب بررسی می‌شوند. یکی از احکام هنجاری عقل عملی این هست که هر فرد باید بر اساس بهترین داوری (یکی از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناختی) خود عمل کند. در اصطلاح کسانی که خلاف بهترین داوری خود رفتار می‌کنند گرفتار آکراسیا هستند.^۳ پس از طریق شرح آکراسیا می‌توان ارتباط بین باور و عمل را به تصویر کشید.

در اصول فقه وقتی حجیت به معنای معذرت و منجزیت عمل بر اساس قطع (باور) است پس کسی که بر اساس قطع (باور بر اساس بهترین داوری) خود عمل نکند گرفتار آکراسیا شده است. مؤید بر این برداشت در سنت اسلامی، عالم بی‌عمل مذمت شده و هر فرد باید وفق علم خود عمل کند.^۴

۷. نتیجه‌گیری

طبق آنچه از مدار ترسیم‌شده در این مقاله قابل برداشت است، جملات هنجاری در اصول

فقه مثل حجیت قطع به واسطه مفهوم سرزنش و ستایش، قابلیت ارتباط با مباحث عقلانیت عملی در فلسفه اخلاق را دارند. به عبارت دیگر، حجّت اصولی، به عنوان جزئی از جملات حسن و قبح، مفهومی هنجارین دارد و هر نظریه در باب عقلانیت عملی در فلسفه اخلاق مستلزم یک نظریه در باب حجیت (عقلانیت عملی در حوزه اوامر مولا) در اصول فقه هست. در مرحله بعدی برای معرفت‌شناسی مباحث اصول فقه، به عنوان یک نمونه از باور دینی، ارتباط فلسفه اخلاق با مباحث معرفت‌شناختی به اثبات رسید. گفته شد که باور دینی در بعضی از صورت‌های خود مثل باور به حجیت قطع، به ساحت‌هایی از عقلانیت عملی در فلسفه اخلاق، مانند عقلانیت هدف-وسیله متصف است. بنابراین باور دینی و حجّت اصولی هر دو با فلسفه اخلاق مرتبط‌اند و از همین رهگذر (وساطت فلسفه اخلاق) امکان تسری نظریه‌های معرفتی به اصول فقه پدید می‌آید. با قبول این دو مرحله زمینه طرح انواع آرای مطرح در معرفت‌شناسی برای ارتقای مباحث اصولی یا هماهنگی با اسلوب علمی روز فراهم می‌شود. برای نمونه، واقع‌گرایی متافیزیکی اصولی‌ها در حوزه احکام الهی به دلیل قبول خطاپذیری استنباط و تقرر احکام الهی و رای رأی مستنبط، درون‌گرایی به دلیل اکتفا به فرایندهای ذهنی در رسیدن به حجّت، اراده‌گرایی غیرمستقیم به دلیل اختیاری بودن مبادی حصول قطع و سازوکاری شبه‌مبنایانه به دلیل ارجاع حجیت ظنی امارات به حجیت ذاتی قطع را می‌توان از مبانی معرفت‌شناختی اندیشمندان اصولی سنت اسلامی برشمرد.

کتاب‌نامه

- آذرگین، آروین، و غلامحسین توکلی. ۱۳۹۴. «امکان‌پذیری آکراسیا از منظر سقراط و ارسطو». پژوهش‌های فلسفی ۱۶: ۱-۲۲.
- اصفهانی، محمدحسین. ۱۴۰۴ ق. *الفصول الغرویه*. قم: دار احیاء العلوم.
- انصاری، مرتضی. ۱۴۱۹ ق. *فرائد الاصول*. قم: مجمع الفکر اسلامی.
- حسین‌زاده، محمد. ۱۳۹۸. *عقل و روش عقلی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳ ق. *بحارالانوار*. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان. ۱۴۱۳ ق. *مختصر التذکره بالاصول الفقه*. قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
- موسوی‌الخمنی، السید روح‌الله. ۱۳۸۹. *صحیفه نور امام خمینی ره*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- طباطبایی، و دیگران. ۱۳۴۱. *بحثی درباره مرجعیت و روحانیت*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مظفر، محمدرضا. ۱۳۷۰. *اصول فقه*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.

الهاشمی الشاهرودی، السید محمود. ۱۴۱۷ ق. بحوث فی علم الأصول. قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.

یادداشت‌ها

۱. مطالب این بخش حاصل چند جلسه مصاحبه و مطالعه کارگاه‌های تخصصی فلسفه تحلیلی دکتر محمود مروارید است.

2. Akrasia

۳. آکراسیا هنگامی رخ می‌دهد که فاعل، در حالی که می‌تواند بهترین را انجام دهد، بر خلاف حکم همه‌جانبه‌نگر خویش به بهترین رفتار کند. این مسئله را اولین بار سقراط مطرح کرد. وی می‌گفت وقوع آکراسیا امکان‌ناپذیر است، زیرا هیچ انسانی نمی‌تواند عامدانه اشتباه کند یا بهترین را انتخاب نکند. اگر گاهی به نظر می‌آید که برخی عامدانه دست به عمل نادرست می‌زنند، از آن روست که به دلیل نادانی آن عمل را خیر به شمار می‌آورند. سقراط با معادل دانستن خیر و امر لذت‌بخش این سخن را که «خرد مغلوب شهوت می‌شود» بی‌اساس می‌شمرد. در نظر او هیچ چیز نیرومندتر از دانش نیست. اما ارسطو را مدافع امکان وقوع آکراسیا دانسته‌اند. او میان دانش محقق و دانش معلق تمایز می‌نهد. در دانش معلق شاید فاعل به کلیات علم داشته باشد اما جزئیات مربوطه را نداند یا با این که به هر دو علم دارد اما علمش به مانند فرد خوابیده، دیوانه یا مست، ظاهری باشد. تنها دانش معلق است که ممکن است بر خلاف آن رفتار شود. این که فاعل با علم محقق مرتکب خطا بشود درک‌نشدنی است (آذرگین و توکلی ۱۳۹۴، ۱).

۴. برای ملاحظه این گونه روایات رجوع شود به باب ۹ کتاب بحار الانوار، «استعمال العلم والاخلاص فی طلبه و تشدید الامر علی العالم» (مجلسی ۱۴۰۳، ق، ۲: ۲۶).